

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی خَلَّتْ بِفِتَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَبَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَی الْخُسَیْنِ وَ
عَلَى عَلِیِّ بْنِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَیْنِ يَا لَیْتَنَا کُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ
فُوزًا عَظِیمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَی ذَٰلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْخُسَیْنِ وَ شَاعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِیعًا.

دلیل عقلی دومی که برای اثبات اشتراط امر به معروف و نهی از منکر به عدالت شده
است دلیلی است که هم مرحوم شیخ بهایی و هم مرحوم ملاصدرا رحمه الله تعالی ذکر
فرمودند و این برهان هم در حقیقت اگر تحلیل کنیم به چند مقدمه نیاز دارد.

مقدمه اولی این هست که هدایت دیگران فرع اهتداء هادی است. اگر شخصی که
می‌خواهد دیگران را هدایت کند خودش مهتدی نباشد این قهراً نمی‌تواند دیگران را هدایت
کند. و این امر واضح و روشنی است که عقل این را درک می‌کند.

مقدمه ثانیه این است که از ادله امر به معروف استفاده می‌شود که هدف شارع و آن
مصلحتی که داعی شده است که شارع امر به معروف را واجب فرموده، نهی از منکر را
واجب فرموده، هدایت دیگران است نه این که به قول مرحوم امام در مکاسب محرمه؛ نه
این که خود این امر، انشاء امر از طرف آمر و انشاء نهی از طرف ناهی بر خود این انشاء
یک مصلحتی، در این انشاء یک مصلحتی نهفته باشد. یا خود این امر و نهی، صدور این امر
و نهی ولو حالا انشاء هم نکند ولی همین که این الفاظ از دهانش خارج می‌شود این‌ها
مصلحت داشته باشد، این‌ها یک احتمالات نبیشقولی غیرعقلایی است. ظاهر امر این است
که آن مصلحتی که منشأ وجوب امر و نهی شده هدایت مردم است، هدایت دیگران است.
این هم مقدمه ثانیه.

مقدمه ثالثه این است که خب وقتی هدایت دیگران مصلحت شد و وجوب امر و نهی هم
به خاطر این مصلحت دارد جعل و تشریع می‌شود هیچ وقت نمی‌تواند جعل اوسع از ما
فیه المصلحة باشد یا اضیق از ما فیه المصلحة باشد. قهراً دایره مدار همان مصلحت است.
خب نتیجه چی می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که وجوب امر به معروف قهراً در جایی است
که بر این امر به معروف اهتداء دیگران مترتب است و این مصلحت وجود دارد، اوسع از
این نیست. خب نتیجه این مقدمات چی می‌شود؟ نتیجه این مقدمات این می‌شود که آدمی

که عادل نیست پس آن مقدمه اولی در او نیست یعنی دیگه دیگران را هدایت نمی‌تواند بکند چون خودش مهتدی نیست. مقدمه اولی می‌گفت کسی که مهتدی نیست نمی‌تواند دیگران را هدایت کند. ذات نیافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هست‌بخش.

پس مقدمه اولی می‌گوید این آدمی که خودش عادل نیست، گناهکار است و متقی نیست نمی‌تواند دیگران را متقی کند، خدا ترس کند. خب وقتی این کار را نتوانست بکند پس در مورد این شخص چی وجود ندارد؟ در مورد این شخص آن مصلحت وجود ندارد. اگر بخواهد این جا وجوب باشد پس وجوب اوسع از مصلحتش شده، از علت جعلش شده، وقتی این طور شد یک مقدمه اخیر هم باید اضافه کنیم که دیروز داشتیم. پس قهراً می‌فهمیم که یا وجوب مشروط است یا واجب مشروط است. اوسع شارع قرار نداده، این قید را که با آن قید قهراً این وجوب همراه مصلحت خواهد شد آورده در ناحیه واجب و گفته امر به معروف در حالت عدالت از تو می‌خواهم، مثل این که گفته نماز در حال طهارت حدی و خبی می‌خواهم و یا فرموده اگر عادل بودی می‌گویم واجب است این کار را انجام بدهی، شرط وجوب قرار داده. به او می‌گوید اگر زوال شد نماز بخوان، اگر ماه رمضان شد روزه بگیر. و وقتی علم اجمالی داریم که یا این است یا آن است، نتیجه چی می‌شود همان طور که دیروز گفتیم؟ اذا دار امر شرط بین کونه شرطاً للواجب أو شرطاً للوجوب، نتیجه این است که برائت جاری می‌کنیم وقتی نبود.

پس قهراً همان فایده‌ای که شرط وجوب داشت آن فایده را ما می‌گیریم ولو این که عنوان این که اصلاً شرط وجوب است فقهاً اثبات نشود برای ما. ولی همان فایده را این جا می‌گیریم که نتیجه این است که فقیه در رساله می‌نویسد که امر به معروف و نهی از منکر یکی از شرایط وجوبش به لسان فقهی نه این که شرط، به لسان فقهی یکی از شرایط وجوبش این است که شخص عادل باشد، اگر عادل نبود قهراً برائت دارد و وجوبی ثابت نیست. این حاصل یعنی تحلیل این دلیل ثانی که آقایان در عبارت‌شان همین را آوردند که فرمودند «لإن هداية الغير فرع الاهتداء و الإقامة فرع الاستقامة و الإصلاح زكاة نصاب الإصلاح» توضیح این و باز کردنش به این مقدماتی می‌شود که عرض کردیم.

خب هم مرحوم شیخ بهایی قدس سره و هم مرحوم ملاصدرا رحمه الله، این دو بزرگوار در مقام اشکال و جواب فرمودند «و اما الفرعية فكلأم شعري» همین مقدار؛ «و أما الفرعية فكلأم شعري» این برهان نیست این یک جدل است، خطابه است و نمی‌شود به آن اتکا کرد. خب حالا باید این را همان طور که آن استدلال به یک کلمه بود این جواب هم به کلمه بود این را باید باز کنیم که چی می‌خواهن بفرمایند این بزرگواران.

عرض می‌کنم به این که این استدلال هم از جهاتی مورد مناقشه است؛

اولاً مقدمه اولی مورد مناقشه است که گفت هدایت فرع اهتداء است، هدایت دیگران فرع اهتداء هست. اشکال اول در این است که قطعاً همه مراتب هدایت فرع اهتداء نیست بالوجدان. خب بسیاری از پزشکان شما می‌بینید که خودشان چاق هستند و خیلی چیزها را مراعات نمی‌کنند ولی به بیمار می‌گویند می‌خواهی خوب بشوی این راهش است. او هم چون او متخصص است می‌گوید بلد است، حالا به علمش عمل می‌کند ولی آن راه را که بلد است، خب از گفته او اهتداء پیدا می‌کند. پس آن که شرط هدایت... همه مراتب قطعاً این چنین نیست. بله مرتبه‌های عالی هدایت که خیلی زود اثر بگذارد و در همگان اثر بگذارد، به مرتبه عالیه اثر بگذارد البته اخلاقیات شخص، خصوصیات شخص، عمل کردن آن‌ها، این‌ها هم مؤثر است. اما این جور نیست که قوام هدایت به اهتداء شخص و عمل

کردن شخص به ما یعلم باشد، بله هدایت متوقف بر چیه؟ علم بما به الهدایة است، این درست است. اگر هادی علم نداشته باشد بما به الهدایة، چه جور هدایت می‌کند؟ ذات نایافته از هستی‌بخش هم همین را می‌گوید، می‌گوید نداریم، اگر نداری چه جور می‌توانی. اما اگر علمش را داری، آگاهی‌اش را داری، ما به الهدایة را بلد هستی حالا خودت عمل نمی‌کنی، این این جور نیست که اصلاً هیچ مرتبه‌ای از هدایت را، این خلاف وجدان و ما واقع خارجی است که داریم می‌بینیم. این اولاً که پس این کلام شعری یعنی همین طور یک حرف خیالی است که زده می‌شود، توهمی است که زده می‌شود، برهانی بر این نیست، بالضرورة در خارج داریم خلاف آن را داریم می‌بینیم که این چنین است. این اولاً.

ثانیاً... این مقدمه هم مقدمه ثانی است که گفتید امر به معروف و نهی از منکر به غرض هدایت غیر هست، همان طوری که واضح است و قبلاً هم روایاتی داشتیم که «تقام به الفرائض» به امر به معروف و نهی از منکر فرائض اقامه می‌شوند، این برای آن. این قبول است که این برای آن است اما آیا این در حد علت است یا حکمت؟ اگر اقامه فرائض و هدایت غیر علت بود بله یدور مدار العلة، حکم یدور مدار العلة، جایی که هست هست جایی که نیست نیست. اما اگر حکمت باشد در باب حکمت این مسأله را آقایان قبول دارند که این جور نیست که یدور مداره الحکم وجوداً و عدماً. ممکن است یک جا حکمت نباشد ولی حکم باشد. مثلاً حکمت نگه داشتن عده عدم اختلاط میاه است، خب اما این باعث نمی‌شود که وجوب نگه داشتن عده دائرمدار این باشد که اگر یک جایی مصون از این جهت بودیم بگوییم دیگه عده واجب نیست، نه این حکمت است. فلذا است که معمول فقهاء هم الان قائل هستند به این که اگر کسی اخراج رحم کرده، مراةای اخراج رحم کرده خب دیگه روشن است که اختلاط میاه در آن جا معنا ندارد اما در عین حال می‌گوید که عده باید نگه بدارد، عده طلاق باید نگه بدارد. چون آن حکمت است نه علت تامه که یدور مداره الحکم. بله در باب حکمت یک مطلبی بعضی فقهاء و بعضی از بزرگان معاصر و از اساتید ما هم دارند که می‌گویند انتفاء حکمت موجب انتفاء حکم نمی‌شود ولی موجب تعمیم حکم می‌شود. العلة یعمم و یخصص این جهت گفتند اگر حکمت یک حکمی در یک جای دیگری هم بود آن‌ها قائل هستند به این که حکم در آن جا هم خواهد آمد، حکمت معمم هست ولی مخصص نیست. حالا این جا ما کار به آن مطلب حالا نداریم، این بحث اصولی باز توی اصول بحث می‌شود که آیا علت و حکمت چه مقدار اقتضاء دارد.

س:؟؟

ج: بله.

خب این جا هم عرض می‌کنیم به این که ما توی دلیلی روایتی جایی نداریم به این که این علت جعل وجوب امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از هدایة الغیر. بله آن مقداری که استیناص می‌شود از ادله و روایات و تناسب حکم و موضوع و جهات عقلیه این است که این حکمت حتماً در نظر شارع وجود دارد. اما آیا حکم یدور مداره که اگر یک جا نبود حکمش هم نیست؟ نه، لعل جهت دیگه در نظر شارع باشد مثل اقامة الحجة. چون می‌دانید امر به معروف کجا واجب است؟ شرایطش را خواندیم قبلاً، امر به معروف به کسی که خودش آگاه به حرمت است، خودش آگاه به تجز آن حکم علی تقدیر وجوده هست. اگر نباشد ارشاد جاهل است نه امر به معروف نهی از منکر. آن جایی که آن تکلیف که او مرتکبش نمی‌شود یا تارک آن هست، آن تکلیف را بداند بر او منجز است، به

این که آگاه از آن تکلیف است یا اگر آگاه نیست شبهه حکمیه قبل الفحص است برای او که می‌داند اگر باشد... مثلاً یک چیزی را نمی‌داند واجب است یا نه، حالا نمی‌رود تقلید بکند اگر عامی است. خب این می‌داند اگر باشد منجز است بر او دیگه و بر خودش لازم می‌داند برود تقلید بکند حسابش را روشن بکند. یا اگر مجتهد است و شک دارد خب باید برود فحص بکند، قبل الفحص بر او منجز است اگر در واقع باشد، اطلاع دارد، می‌داند تنجز آن را. خب در این موارد است که امر به معروف و نهی از منکر واجب است، اگر شرایط دیگر باشد، تأثیر باشد، امن از ضرر باشد و بقیه شرایط هم باشد.

خب حالا شارع مقدس می‌خواهد چه کار کند؟ می‌گوید شما هم به او بگو که یک وقت غفلت از این علم برای او حاصل نشده باشد، اقامه حجت بشود، همان که می‌داند گاهی انسان در اثر مشغول کارهای دیگر بودن یا چه بودن غفلتی دارد از آن یا درست است آدم عالم است ولی آن جور حساسیت نشان نمی‌دهد می‌گوید بگو که اقامه حجت بر او بشود. پس بنابراین، این جور نیست که فقط اهداء غیر باشد، اقامه حجت است که فردای قیامت بگوید که مگر به تو نگفتم، بشود احتجاج کرد؛ مگر دیگران به تو نگفتند، مگر گوشزد به تو نکردند. یا تأکید بر آن چه که می‌داند. یکی از اغراض این است که تأکید شارع می‌کند، از لطف شارع به بندگانش هست، برای این که این داعی را در نفس آن‌ها تهییج بفرماید می‌گوید به علم خودش من اکتفاء نمی‌کنم، به شما هم می‌گویم به او بگویند. این بگوید، آن بگوید، آن بگوید برای این که این تهییج بشود تا این که مرتکب حرام نشود تا آخرتش خراب نشود. تارک واجبات نشود تا مصالح آخرتش از دستش نرو و هم چنین آن چه که در دنیا مصالح و این‌ها هست یا آن مفاسد دامنگیر او نشود.

پس بنابراین این اهداء او می‌شود چی؟ اهداء می‌شود... بیش از این که حکمت است دلیل نداریم، و بر این که علت تامه است که یدور مداره الحکم چنین دلیلی وجود ندارد. پس بنابراین مقدمه اولی را هم اگر قبول بکنیم و بگوییم هدایت فرع اهداء هست که نپذیرفتیم، لو سلمناها، اشکال دوم این است که این حکمت است نه علت باشد. پس بنابراین لایدور مداره الحکم، بنابراین اطلاعات ادله مروا بالمعروف و انہوا عن المنکر از ناحیه دلیل عقلی مقیدی ندارد، از ناحیه این که امر دائر می‌شود، علم اجمالی پیدا می‌کنیم پس برائت باید جاری بکنیم پس مثل این است که دلیل داریم بر این که باید تقیید بشود، نه این‌ها حرف‌های نادرستی است.

س: ??

ج: نه، این ربطی به تعبد توسلی ندارد.

س: ??

ج: بله می‌تواند این... گاهی یک چیزی چند لازمه دارد، از آن چند تا استفاده می‌شود کرد اما این بحث ربطی به آن ندارد.

س: ???

ج: احساس یعنی مظنه پیدا می‌شود، یا علم پیدا می‌شود یا اطمینان پیدا می‌شود.

س: ??

ج: ظهور هم باشد کفایت می‌کند اما ظهور ندارد در این که علت است.

س: ??

ج: نه، اصلی نداریم باید ببینیم که اگر ادات تعلیل در آن به کار رفته لعل فلان یا وزان آن وزانی است که يقع موقع العلة ولو ادات تعلیل هم در آن نباشد خب بله می‌شود علت مستتبط یا علت مصرح، شارع فرموده است خب یدور مداره، مثل این که فرموده لا تشرب الخمر لأنه مسکر، می‌فهمیم که علت حرمت شرب خمر اسکارش هست، فلذا است که تعدی می‌کنیم به جای این که اگر یک چیز دیگری هم پیدا شد ولو نامش خمر نیست ولی مسکر است، ففقا مثلاً می‌گوییم حرام است. حالا یا یک چیزی امروز توی دنیا کشف کردند و درست کردند یک مایعی را، یک شربتی را که مسکر بود اسمش خمر نیست، «لأنه مسکر» تعمیم می‌دهد. «العله معممة و مخصصة» ولی آن جا چون «لأنه» دارد اما یک جایی مثل آن چه که از ادله عده در می‌آید، مجموعه ادله‌ای که انسان از ادله عده نگاه می‌کند می‌بیند این یک حکمتی است یک فائده‌ای است که شارع در نظر گرفته، که قد یترب قد لا یترب، این هم توی نظرش بوده، مجموعه اموری در نظرش بوده که این‌ها به معنای فوائد است، خب بله. گاهی هم ممکن است شارع حکم را اوسع جعل می‌کند، حالا این هم یک مطلبی است که عرض می‌کنم مال مقدمه سوم که اوسع جعل نمی‌کند، این حرف هم نادرست است که بگوییم اوسع جعل نمی‌کند. بله احکام عقلیه درست می‌رود روی آن موضوع واقعی، لا اضیق و لا اوسع. اما قانون‌گذار گاهی اوسع از آن چه که در نظرش هست جعل می‌کند للإحتیاط. برای این که می‌بیند بندگان نمی‌توانند بشناسد و این‌ها احتیاط می‌کند، حکم را اوسع جعل می‌کند، حمایه برای آن مصلحت واقعی یا مفسده واقعی. شبیه مقدمه علمیه که آقایان می‌گویند، می‌گویند آن چه که مثلاً در وضو و این‌ها لازم است مثلاً در صورت ما بین این ابهام و وسطی است ولی می‌گوید یک کمی بیشتر بشور تا یقین کنی آن مابین الإبهام و الوسطی را شستی. من المرفق الی رؤوس الأصابع باید بشوری دستت را. یک کمی بالاتر از مرفق بشور که یقین کنی مرفق را از آن جایی که حد مرفق است شسته شده باشد. حالا شارع اگر بگوید یک خرده بالاتر، اصلاً آن که مصلحت واقعی و نفس الامری دارد می‌بیند از مرفق است ولی می‌گوید یجب از بالاتر از مرفق بشور احتیاطاً. به خاطر این که آن حتماً تحصیل بشود. پس این که بگوییم حکم اوسع جعل نمی‌شود نه، حکم گتره و گزاف نباید باشد. اگر به خاطر احتیاط بود که گتره و گزاف نیست. به خاطر احتیاط است که مردم چون... بله اگر مردم جوری بودند که به راحتی می‌توانستند تشخیص بدهند خب لزومی نبود این احتیاط را بکنیم ولی به خاطر این احتیاط می‌گوید که چه کار کن؟ یک خرده حکم را اوسع جعل می‌کند از آن ما فیه... حالا این جا شارع... این می‌گوید من نمی‌دانم، من که آدم نیستم که مردم از من اهداء، و حال این که خیلی‌ها... شارع می‌گوید چه خودت را متقی بدانی چه ندانی، تو بکن. نیا، به یک چیزهایی واگذار نکند که هر کسی بگوید که نه ما که نمی‌توانیم، حرف ما که اثر ندارد که، ما برای چی به مردم بگوییم. هدایت فرع اهداء است ما خودمان چی هستیم که... شارع می‌گوید شما کاری به این حرف‌ها نداشته باش. درست است هدف او اهداء دیگران است ولی برای این که مورد این شل کاری‌ها و این چیزها قرار نگیرد اوسع... ممکن است بگوید آقا شما بکن. بنابراین این موارد را نمی‌توانیم بیایم به خاطر این حرف‌ها، این استحسانات، این جور مطالب، اطلاعات شرعیه را، عمومات را دست از آن برداریم.

س: ??

ج: قبول می‌کنیم، تابع آن هست اما یکی از مصالح همان احتیاط است.

س: ??

ج: نه آن عام است.

س: ??? در متعلق را قبول نمی‌کنیم.

ج: بله، آن هم نشأت از همان می‌گیرد البته.

س: ??

ج: بله، یعنی ممکن است موضوع وجوبی که دارد الان جعل می‌کند اوسع بشود یک خرده.

س: می‌تواند تبعیت بکند به صورت کامل، اصلش دارد، ???

ج: حالا ضیقش را هم قبول نداریم، اگر مصلحت ملزمه دارد آن را باید حتماً....

س: ??

ج: بله، چون اگر مزاحم دارد مصلحت ملزمه نمی‌شود.

س: اباحه اقتضایی مثلاً؟؟؟

ج: نه، آن جا تزامم کرده پس بنابراین.... حرف سر این است که مصالح ملزمه را شارع باید به مردم برساند. خب امر هم که می‌کند به خاطر مصالح ملزمه است. حالا باید حتماً فیکس روی همان موضوعی که مصلحت ملزمه قائم به اوست ببرد؟ یا نه، چون آن جور مورد شناخت مردم نیست و اگر بخواهد روی آن فیکس ببرد خیلی جاها شک می‌کنند، شبهه موضوعیه برای آن‌ها می‌شود، برائت جاری می‌کنند، چه کار می‌کنند می‌آید یک خرده اوسع جعل می‌کند و این درست است، این کار عقلایی است ما در زندگی خودمان هم برای امر و نهی‌ای که به بچه‌هایمان می‌کنیم، به افراد می‌کنیم، این چیزها را هم ملاحظه می‌کنیم. یک قدری ممکن است چه کار کنیم؟ مثلاً از روز دوشنبه باید باشد به او می‌گوییم از روز سه‌شنبه برو آن جا. چرا؟ می‌ترسیم اگر به او بگوییم دوشنبه نرو، بخواهد دیر حرکت بکند به آن جا نرسد. بگوید ما از یک روز زودتر می‌گوییم به او، واجب می‌کنیم که حتماً دوشنبه آن جا باشد. این توی اوامر و نواهی عقلاییه وجود دارد، شارع هم همین جور است دیگه، شارع هم با مردم سر و کار دارد بیاید امرش را ???

پس بنابراین ولو مقدمه اولی را قبول کنیم و این‌ها را قبول کنیم این مقدمه هم باز چیه.... سه تا مقدمه از مقدماتی که این برهان را تشکل می‌داد پس محل اشکال و مناقشه هست.

آخرین دلیلی که اقامه شده بر این که باید آمر خودش فاعل آن واجب باشد و ناهی باید تارک آن منکر باشد ما اقامه بعض الإجلة المعاصرین دام ظلّه هست که ایشان فرموده است که...

س: ??

ج: حالا ممکن است ایشان عدالت هم بفرماید، اصلاً عدالت هم شاید می‌خواهد بفرماید ولی عبارتش در آخر کار که به کار بردند این جور بود که عرض کردم.

این است که ایشان فرموده که... فتوا هم دادند گفتند لیس ببعید که بگوییم آره این لازم است.

فرمایش ایشان این است که یکی از مقدماتی که ما قبلاً داشتیم تأثیر بود، اشتراط تأثیر بود. ایشان فرموده که هر چی مقدمه این تأثیر است آن هم واجب است. شارع عند التأثیر واجب فرموده است امر به معروف و نهی از منکر را، و لا اشکال در این که این که خود آدم متقی باشد، عادل باشد یا اگر دست کم بگیریم حالا فاعل آن که دارد به آن امر می‌کند و منتهی از آن که دارد نهی از آن می‌کند باشد این مؤثر در آن فاعل منکر و تارک واجب. پس اثر در چی دارد؟ در تأثیر دارد. بنابراین از باب این که این مقدمه اوست و بر ما واجب است که مقدمات واجب را بیاوریم بعید نیست که بگوییم پس بنابراین لازم است که عادل باشد یا لافعل فاعل و تارک باشد. حالا من عبارت ایشان را عرض می‌کنم.

س:؟؟

ج: حالا بگذارید مطلب گفته بشود بعد اشکالات و نقض و ابرام‌ها.

می‌فرمایند آن ادله‌ای که قوم اقامه کرده بودند، ادله صاحب جواهر که جواهر بیان فرمود، ادله لفظیه را کتاباً و سنتاً بیان می‌کنند، مناقشات صاحب جواهر را بیان می‌کنند، خودشان قبول می‌کنند مناقشات صاحب جواهر را و می‌گویند «و التحقيق فی المقام أنَّ الاطلاقات الأدلة الدالة على وجوبهما مقتضية لعدم الإشتراط و الأدلة المذكورة من الكتاب و السنة التي قد توهم كونها مقيدة لهذه الإطلاقات كلها مخدوشة كما قلنا و عليه فعدم الدليل على الإشتراط من جهة هذه الأدلة ثابت لامرية فيه» دلیل‌های عقلی را هم اصلاً بیان نکردند. فقط دلیل‌های کتابی و سنتی. آن هم بخشی از روایات را.

«و لكن... نسبت به این ادله درست است» و لكن قد قلنا فی هذا الفصل فی طی البحث فی الشرط الثانی» که شر تأثیر باشد «أنَّ مقدمات التأثير الأمر و النهی لازمة التأثير» پس این مقدمه اولی. «أنَّ مقدمات تأثير الأمر و النهی لازمة التأثير» مقدمه ثانیه. «و من المعلوم أنَّ للعمل بالمعروف الذي يأمر به و الإنهاء عن المنكر الذي ينهى عنه دخلاً تاماً فی تأثير الأمر و النهی» این دخل تام دارد. کسی که خودش عمل نمی‌کند مردم به حرفش گوش نمی‌کنند. «و حينئذٍ فالقول بوجوب الاعتماد و الإنهاء على الأمر و الناهي مقدمة لتأثير امره و نهيه لیس ببعید» این که بگوییم بر او لازم است این لیس ببعید.

خب این گفتند که ما در آن جا گفتیم. حالا این چاپی که من دارم که چاپ پاکستان است، صفحه 127 است. و اما در صفحه 74 ایشان فرموده: «ثم...»

س:؟؟

ج: این کتاب امر به معروف و نهی از منکر آیت‌الله نوری همدانی دام ظلّه است.

«ثم إنَّ هذا الأمر أي لزوم إيجاد مقدمات التأثير للأمر و النهی و إن لم يقع التصريح به من الفقهاء العظام فی بحث الأمر بالمعروف و النهی عن المنكر إلا أنَّ يستفاده من كلماتهم فی بحث آخر و هو بحث ولاية من قتل الجائر أنَّه مسلّم لا ينبغي التردد فيه قال شيخ

الأنصاری قدس الله روحه فی المكاسب المحرمة فی بحث ولاية الجائر بعد نقل جملة من كلمات الفقهاء و استیفاء البحث» عبارت مكاسب این است «لا اشكال فی وجوب تحصیل الولاية» توی پراتنز «و هی حینئذ مقدمة لتأثیر الأمر و النهی» پراتنز بسته. این توی پراتنز اضافه از خود ایشان است، توی عبارت شیخ نیست. «لا اشكال فی وجوب تحصیل الولاية اذا كان هناك معروف متروک أو منکر مرکوب يجب فعلاً الأمر بالأول و النهی عن الثاني» یک واجب متروکی است، یک منکر مرکوبی است مردم دارند مرتکب می‌شوند که شرایط امر به معروف و نهی از منکر در آن وجود دارد، این آقا اگر بخواهد امر به معروف و نهی از منکر بکند مثلاً باید از قبل طاغوت یک منصبی را بپذیرد مثلاً بشود رئیس دانشگاه در زمان طاغوت تا بتواند منکرانی که در دانشگاه انجام می‌شود جلوی آن را بگیرد یا اجباتی که آن جا ترک می‌شود جلوی آن را بگیرد. این جا فرموده که اگر یک این چنین چیزی بود ولایت من قبل الجائر ولو حرام فی نفسه هست اما در این صورت این واجب می‌شود. بعد کلامی هم از جواهر نقل می‌کنند بعد آخرش می‌فرمایند «و حینئذ فإذا كان التولی من قبل الجائر الذی هو حرام و قبیح ذاتاً واجباً لكونها مقدمة لتأثیر الأمر و النهی فوجوب التحصیل المقدمات المباحة لغرض التأثير يكون واضحاً و مسلماً من دون احتیاجه الى بحث و کلام»

این، پس ما از معاصرین هم... گفت بعض العلماء، ایشان نسبت داد به بعض العلماء که اسمش را نمی‌شناختیم و این‌ها که بعض العلماء گفتند واجب است. این پریشب نگاه می‌کردم به کلام ایشان دیدم ایشان هم دارند می‌گویند واجب است، پس در معاصرین هم قائل به وجوب... حالا یا بگویم مطلق العدالة را ایشان می‌فرمایند یا لا اقل همان فی ما یأمر و ینهی.

آیا این مطلب را می‌توانیم قبول کنیم از ایشان یا نه، دیگه چون وقت گذشته ان شاء الله برای شنبه و صلی الله علی محمد و آله. شنبه و یکشنبه می‌آیم، چون کسانی هم که می‌خواهند مشرف بشوند باز وقت... تبلیغ اگر می‌خواهند مشرف بشوند که خب خیلی وقت دارند، آن‌هایی هم که به عتبات عالیات می‌خواهند مشرف بشوند آن‌ها هم دیگه مختلف هستند، دیگه حالا همه که این سعادت را ندارند اقلأ سعادت درس را از دست ندهیم، سعادت تشرف را نداریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.